

تنهایی و خدمت

زمانی که در مورد نزدیکی و صمیمیت با خدا فکر می‌کنید، چه چیزی به خاطرتان خطور می‌کند؟ شاید مکانی خلوت و تنها. نسیمی ملایم که از میان برگهای درختان گذشته و صورتتان را نوازش می‌کند و صدای جریان نهری که در آن نزدیکی روان است. و خود را با کتابمقدس خود در چنین مکانی می‌بینید، جایی که در تنهایی ساعتها با خدا بسر می‌برید؛ خلوتی پر از راحتی و آرامش.

حقیقتاً هم همین است. نزدیکی با خدا مستلزم زمانی است که انسان در تنهایی و بدور از هر ناآرامی از حضور خدا لذت برد. لیکن این نزدیکی چیزی به مراتب بیشتر از آن تجربه آرام بخشی است که انسان در بطن آن محیط و در کنار آن نهر تجربه می‌کند. رابطه صمیمی و نزدیک با خدا، آنهم با طراوت، رابطه‌ای پرجوش است نه ساکن، رابطه‌ای پویا است نه ایستا. این رابطه نه فقط به انسان آرامش می‌بخشد، بلکه ثمر نیز به همراه دارد. نمی‌توانید در صمیمیت با خدا رشد کنید و کماکان بدون تغییر باقی بمانید. منفعل نیز نمی‌توانید باشید.

نزدیکی و صمیمیت با خدا هم به خلوت احتیاج دارد و هم به خدمت. همانطور که روح خدا بر قلوب ما حاکم می‌شود و در آن سکنی می‌گزیند، ما را تبدیل می‌کند و از ما به جهت تبدیل دیگران استفاده می‌نماید. تاریخ کلیسا شامل آنهایی هم هست که در پیروی از خدا به دنبال گوشه نشینی و خلوت رفتند. در این مسیر برخی به بیابانها پناه بردند و برخی دیگر در دیرها مسکن گرفتند. سال گذشته در «تریر» آلمان، از برجی دیدن کردم که به زمان رومی‌ها می‌رسید. یک راهب از شروع دوران جوانی خود از دنیا بریده و در یکی از اتاقهای این برج تمام زندگی خود را به دعا وقف کرده بوده. چه زندگی رقتباری! آیا می‌توانید چند لحظه قیافه این راهب را زمان ورود خود به آسمان تصور کنید، زمانی که متوجه می‌شود نزدیکی و صمیمیت با خدا، از طریق ترک دنیا و قطع روابط با دیگران صورت نمی‌گیرد. صمیمیت با خدا زمانی پیش می‌آید که در بطن این دنیا هستیم و با دیگران ارتباط داریم.

بسیاری از ما، البته در این خطر قرار نداریم که به دیرها و رهبانیت قرون وسطی کشیده شویم. بزرگترین حریفی که ما را به مبارزه می‌طلبد، این است که خود را از زایدات زندگی امروز کنار کشیم. مطالعات نشان می‌دهند که وقتی را که یک شبان به دعا اختصاص می‌دهد، چیزی نزدیک به هفت دقیقه در روز است. در این تصویر هم چیزی غلط وجود دارد!

در مورد عیسی فکر کنید. او طریق متفاوتی از روحانیت را به ما نشان داد. در زندگی او بین خدمت و زمانی که در خلوت به خدا اختصاص می‌داد، تعادل وجود داشت. از همان روزهای اول خدمت، جماعت زیادی به جانب او جذب شدند. قسمت اعظم روز او، با مردم می‌گذشت؛ مرضهای آنها را شفا می‌داد، به آنها تعلیم داده و محبت خود را به آنها متجلی می‌ساخت. آنها را خدمت می‌کرد. با این وجود، اغلب از جماعت کناره می‌گرفت و وقت خود را یا تنها، یا با شاگردان، و یا در خلوت با پدر آسمانی صرف می‌کرد.

نزدیکی و صمیمیت با خدا مستلزم داشتن زمان خلوت با اوست که خود نیز خدمت به دیگران را ثمر می‌آورد. این، آن تعادلی است که در زندگی عیسی می‌بینیم و ما نیز باید برای داشتن آن مشتاق باشیم. برخی از ما بارها این سخن را شنیده‌ایم: «همش پاهاتو روهم ننداز و نشین. یک کاری بکن!» و برخی از ما هم شاید نیاز به این گفته داشته باشیم: «همش کار نکن. برو بشین.»

ضرورت زمان خلوت؛

«همش کار نکن. برو بشین.»

ما در این قرن شلوغ و شیوه زندگی مشغول، زیاد هم به داشتن زمانی خلوت فکر نمی‌کنیم. ولی اگر به دنبال داشتن رابطه‌ای نزدیک و صمیمی با خدا هستیم، باید بخاطر بسپاریم، که چیزهای مهمتر از کار و فعالیت هم وجود دارند. در کتاب مقدس به قضیه مرتا و مریم نگاه کنید. داستان آنها در زیر همین سطور آمده است، در حین خواندن آن، از خود سؤال کنید: «من به کدامیک از این دو زن بیشتر شباهت دارم؟»

و هنگامی که می‌رفتند او وارد بلدی شد و زنی که مرتا نام داشت، او را به خانه خود پذیرفت. و او را خواهری مریم نام بود که نزد پایهای عیسی نشسته کلام او را می‌شنید. اما مرتا بجهت زیادتی خدمت مضطرب می‌بود. پس نزدیک آمده، گفت: «ای خداوند آیا تو را باکی نیست که خواهرم مرا واگذارد که تنهاخدمت کنم، او را بفرما تا مرا یاری کند.» عیسی در جواب وی گفت: «ای مرتا، ای مرتا، تو در چیزهای بسیار اندیشه و اضطراب داری. لیکن یک چیز لازم است و مریم آن نصیب خوب را اختیار کرده است که از او گرفته نخواهد شد.» (لوقا ۱۰: ۳۸ - ۴۲)

مرتا و مریم، هر دو، عیسی را دوست داشتند. مرتا بود که حتی به دنبال عیسی فرستاد و او را به منزل خود دعوت کرد. ولی بعد از آمدن عیسی به منزل آنها، به انتخابات غلط دست زد. مریم

«نصیب خوب» را اختیار کرده بود. چه چیزی بهتر از خدمت کردن به عیسی وجود دارد؟ چه چیزی بهتر از این می‌تواند باشد که با تمامی قوت خود خدمت کنیم و او را از خود خشنود سازیم؟ بعضی وقتها اینکه در زیر پاهای او بنشینیم و وقت خود را صرفاً در حضور او صرف کنیم. در خلوت با او باشیم و زندگی خود را تفتیش کرده و با او گفتگو کنیم.

زمانی را بیاد دارم که خود به شخصه طالب حضور خدا بودم و از دیگران بریده و وقتم را در حضور او صرف می‌کردم. می‌خواستم توجه کامل من در طول روز فقط معطوف به او باشد. با اتومبیل، خود را به خانه پدر و مادرم که در کنار دریاچه بود، می‌رساندم زمانی بسیار غنی و پر در حضور خدا داشتم؛ دعا می‌کردم، کلام می‌خواندم، و در خلوت با او بودم، بدور از تمامی شلوغی‌ها و سروصداها.

شاید شما نیز چنین اوقاتی را در زندگی مسیحی خود بیاد داشته باشید. این اوقات مهم هستند. اگر چنین اوقات خلوتی را برای خود به وجود نیاوریم، چه برای چند دقیقه در منزل، و چه برای دو سه ساعت و یا دو سه روز به دور از آن، رابطه ما با خدا مکانیکی و بسیار سرد خواهد شد. مسیحیت ما محتوای خود را از دست خواهد داد و زندگی‌مان به دست ریاکاری خواهد افتاد. خدمت و روابط ما سطحی خواهد شد و مشغولیات بی‌پایان، رگ حیات روحانی ما را قطع خواهد کرد. «چاک سویندان» در این زمینه سوالات مهمی را مطرح می‌کند:

در مورد شما چطور؟ آیا شما نیز قربانی دنیای پر از ازدحام و سر و صدا و شلوغ شده‌اید، دنیایی که قسمت اعظم زندگی خود را در آن سپری می‌نمایید؟ آیا این امر حساسیت شما را نسبت به مسائل روحانی از بین برده؟ آیا هنوز از کلیسا و جلسات مطالعه کتابمقدس لذت می‌برید، یا اینکه برایتان به صورت وظیفه درآمده است؟ ازدحام و سروصدا می‌توانند انرژی ما را چنان از ما بدر برند و توجه ما را چنان پرت نمایند که دعا به جای آنک ما را تسلی و قوت بخشد، همانند ریسمانی بر ریسمانهای دیگر ما را در اسارت نگهدارد. چنین وضعیتی مطمئناً ما را به افسردگی خواهد کشاند، وضعیتی که در آن، زمان خلوتی بین شما و خدا وجود ندارد.

در این لحظه ممکن است به این فکر باشید: «آره، درست میگی! جای خلوت به گوش قشنگ می‌آد. گیرم بیاد، تو هوا می‌زنمش. ولی فقط خوابشو می‌تونیم ببینیم!»

شاید زنی خانه‌دار با چند بچه قد و نیم قد در منزل باشید و دائماً روی پا و التماس به اینکه کسی به حرف شما توجه کند. و یا تاجری که به هزار طرف کشیده می‌شود. در زندگی‌ای که به دست مشغولیات این چنین اسیر است، کلید داشتن وقت خلوت را چگونه می‌توان پیدا کرد؟

ایکاش در این مورد از چند راز مخفی آگاه بودم و جواب سوآل شما را می‌دادم و به شما می‌گفتم که این زمان خلوت را چگونه پیدا کنید و زندگی خود را تحول بخشید. ولی حیف که نمی‌دانم. تنها از یک کلید خبر دارم: خود شما. تمامی این صحبتها و مباحثات در نهایت به این ختم می‌شوند که من و شما چه نوع زندگی برای خود انتخاب می‌کنیم؛ به چه چیزهایی «بله» و به چه چیزهایی «نه» می‌گوییم. هدفهایی که برای زندگی خود داریم، چیست. زیرا همان هدفها چگونگی زندگی من و شما را تعیین می‌کنند. در مورد زندگی شلوغی که به جهت خدا وقت ندارد، تنها کسی که می‌تواند کاری انجام دهد، خود ما هستیم!

چند لحظه خدمت عیسی را در نظر آورید. چه شغلی مهمتر و بالاتر از شغل عیسی می‌توان متصور بود: «خدا، منجی دنیا، شفا دهنده، معلم، خالق، و غیره». سر چه کسی این چنین مشغول بوده است، با هزاران نفر که تعالیم او را با ولع می‌قاپیدند و به جهت کسب توجه و لمس دست‌های شفا بخش او، سر و دست می‌شکستند. با این وجود، در مورد او می‌خوانیم که در اوج محبوبیتی که داشت، به دنبال وقت خلوت با خدا بود. «بامدادان قبل از صبح برخاسته، بیرون رفت و به ویرانه‌ای رسیده، در آنجا به دعا مشغول شد.» (مرقس ۱: ۳۵). عیسی می‌دانست که نمی‌تواند وقت خلوت خود را با خدا، بنخاطر خواسته‌های مردم و حتی نیازهای به حق آنها به شفا، قربانی کند. وقت خلوت او با خدا، کلید خدمت او بود. خدمت او نیروی خود را از رابطه‌ای که با خدا داشت، می‌گرفت، و او خود این را می‌دانست. اگر این مطلب در مورد عیسی صدق می‌کند، مسلماً در مورد ما نیز مصداق دارد! اگر کسی می‌توانست از این رابطه با خدا سر باز زند، همان خود عیسی می‌بود. او خدا است! برای عیسی داشتن این رابطه به این معنی بود که زودتر از دیگران از خواب برخیزد. این یکی از آن طرقی بود که می‌توانست بدان با خدا خلوت کند. بعضی وقتها برای خلوت کردن با خدا، می‌بایست از جماعت خود را کنار می‌کشید و به کوهستان پناه می‌برد و تمامی برنامه‌های خود را نیز متوقف می‌کرد.

این واقعا به انتخاب خود ما بستگی دارد. می‌توانیم کماکان خود را مشغول نگهداریم و در نهایت خالی و بی‌محتوا باشیم. یا اینکه در بطن زندگی مشغول خود منضبط باشیم و خود را از آن دور نماییم و در گوشه‌ای بدور از هرگونه مزاحمت، با خدا و افکار خود خلوت کنیم. این سخن با اینکه ممکن است زندگی ما را ساده‌تر کند، ولی از سخت بودن انتخابها چیزی نمی‌کاهد. بسیاری مواقع لازم است «نه» بگوییم و هدفهایی را که در اولویت نیستند، برنذاریم. داشتن نزدیکی و

صمیمیت با خدا بها دارد و از ما طلب می‌کند که جهت داشتن وقت خلوت با خدا وقت به وجود آوریم و در حضور او، در سکوت و آرامی به تفکر بنشینیم.

ضرورت خدمت:

«همش پاهاتو روهم ننداز و نشین. یک کاری بکن!»

درست است! ما به آسانی می‌توانیم خود را در خدمت خدا غرق کنیم، و در عین حال، آنکه را که خدمت می‌کنیم، نشناسیم. ولی باز این سخن هم درست است که نمی‌توان در رابطه خود با خدا رشد کرد و او را از طریق خدمت به مردم خدمت نکرد. کسی که نسبت به خدمت خدا و خدمت به مردم قیدی در خود احساس نمی‌کند، کسی است که در واقع، رابطه‌ای صمیمی و نزدیک با خدا ندارد. زمانی که حقیقتاً عاشق مسیح هستیم، دیگر نمی‌توانیم خود را از خدمت مانع شویم. بگذارید باز به داستان مریم و مرتا برگردم، چرا که داستان آنها این مطلب را به خوبی تصویر می‌کند. عیسی، چندی پیش از مرگ خود، باز با مریم و مرتا است. و باز مریم را می‌بینیم که دست به انتخاب عجیبی می‌زند:

شش روز قبل از عید فصح، عیسی به بیت عنیا آمد، جایی که ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود. و برای او در آنجاشام حاضر کردند و مرتا خدمت می‌کرد و ایلعازر یکی از مجلسیان با او بود. آنگاه مریم رطلی از عطر سنبل خالص گرانها گرفته، پایهای عیسی را تدهین کرد و پایهای او را با مویهای خود خشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد.» یوحنا ۱۲:

۱- ۳

کار مریم بسیار عجیب بود! این خدمت مریم در عمل بسیار والا و افراطی بود. او پایهای عیسی را با عطر خالص سنبل تدهین کرد. این عطر از گیاهانی تولید می‌شد که از شمال هندوستان به مملکت وارد می‌گشت. مردم این عطر را در رطل‌های در بسته و مهر و موم شده نگهداری می‌کردند و در مواقع نادر و بسیار بخصوص مهر آن شکسته و از آن استفاده می‌کردند. مریم عطری بسیار نادر و گرانها را برای اینکار انتخاب کرد. و نه فقط این، بلکه تمامی عطر آن رطل را برای تدهین پای او استفاده کرد. یوحنا اشعار بر آن می‌دارد که قیمت این عطر مزد یکسال یک کارگر بود. مردم اغلب از عطرها و روغن‌های معطر به عنوان نوعی پس انداز استفاده می‌کردند؛ زمانی که

به پول احتیاج داشتند، آنها را می‌فروختند. آن رطل سنبل به احتمال زیاد پس انداز تمامی زندگی مریم بود.

مریم با کار خود سنت مرسوم آن زمان را هم زیر پا گذاشت. در آن زمان بر سر شخص روغن می‌ریختند، نه پاهای او. مریم عطر را بر پاهای عیسی ریخت. وظیفه برده بود که پای کسی را بشوید و معمولاً هم پای اشخاص را با عطر گرانبها نمی‌شستند! مریم با این عمل نه فقط خدمتگذاری و غلامی خود را به عیسی متجلی ساخت، بلکه آن عطر گرانبها را کمتر از آن دانست که سر عیسی را با آن تدهین کند. آن عطر فقط برای پاهای او مناسب بود!

مریم برای خشک کردن پای عیسی به جای حوله از موهای خود استفاده کرد. در فرهنگ آن روز، زن محترمی چون مریم به هیچ عنوان موهای خود را در حضور جمع باز و افشان نمی‌کرد. با اینحال، مریم دست به اینکار زد و حتی پاهای عیسی را با آن خشک نمود. برآستی که این عمل او، خدمت فوق‌العاده‌ای بود!

چرا مریم چنین غیرعادی عمل کرد؟ برای اینکه عیسی را دوست داشت. ما آنهایی را به بهترین نحو خدمت می‌کنیم که بیش از همه دوستشان داریم. اولین باری را که عاشق شدید، بخاطر دارید؟ زمانی که من و همسر من با هم آشنا شدیم و برای دیدن هم قرار گذاشتیم، حاضر بودم بخاطر او به هر کاری دست بزنم. خدمت کردن به او نه فقط بار نبود، بلکه از آن لذت می‌بردم. اکنون که به آن روزها فکر می‌کنم، به آن کارهایی که برای نشان دادن محبت خود می‌کردم، عرق خجالت بر پیشانیم می‌نشیند. ولی با اینحال هنوز هم از خدمت به او لذت می‌برم و این محبت را به هر شکلی که باشد، نشان می‌دهم. آنهایی که کسی را عمیقاً دوست دارند، به شکلی عجیب و غریب به هر بهایی که باشد، او را خدمت می‌کنند.

پس چرا زمانی که نوبت به خدا می‌رسد، خود را می‌گیریم و چنین چیزی از ما سر نمی‌زند؟ به عنوان مثال، حساب آنچه را که به خدا می‌دهیم، نگه می‌داریم. به جای اینکه با خوشحالی و افراط به خداوند هدیه دهیم، با قیافه‌ای عبوس و گرفته دست به اینکار می‌زنیم. اگر با سخاوتمندی بدهیم، در این مورد زیاد هم خوشحال نیستیم. در این تصویر چه چیزی غلط است؟ و یا در مورد زمان و استعدادهایی که خدا به ما عطا کرده است. این زمان و استعدادها را به جهت اهداف چه کسی تخصیص می‌دهیم؟ چرا زمانی که نوبت به خدا می‌رسد، تا اینحد حسابگر هستیم؟

شاید علت اینگونه حسابگری‌ها در خدمت خدا آن باشد که رابطه ما با او چنانکه باید، نیست. برای همین هم هست که داشتن رابطه صمیمی و نزدیک با خدا، پیش از خدمت می‌آید. خدمت ما به خدا از رابطه‌ای که با او داریم، ناشی می‌شود. اگر رابطه‌ای چندان با او نداریم، خدمت ما نهایت زمین خواهد خورد. خدمت ما به تدریج بار خواهد بود و اهداف خود را از دست خواهد داد و در

نهایت یا از خدمت دیگران خود را کنار خواهیم کشید و یا خدمتی خشک و بی‌ثمر خواهیم داشت. ولی زمانی که به دنبال صمیمیت با خدا هستیم، کاری جز خدمت نخواهیم داشت. عاشق او هستیم!

اشعیای نبی را بخاطر آورید. اشعیای زمانی که خدا را در آن شوکت و جلال خود دید، چه گفت؟ «لبیک ای خداوند، مرا بفرست!» زمانی که خدا را می‌شناسیم و او را آنطور که هست می‌بینیم، به دنبال انجام اراده او خواهیم بود و به جهت انجام اهداف او، خود را آماده اعلان خواهیم کرد. برای همین هم پولس رسول فرمود: «محبت مسیح مرا خورده است.» آنچه که او را از درون به جهت خدمت به مسیح می‌کشید، محبت او به عیسی بود. برای مسیح هیچ هدیه و قربانی زیاد نیست. اگر برآستی در رابطه محبتانه در حال تزیید با خدا هستیم، آن محبت خود را در خدمتی که او ما را به جهت دیگران بکار می‌گیرد، منعکس خواهد کرد.

آیا خدا را با وفاداری خدمت می‌کنید؟ آیا در خدمت به دیگران شما نیز سهم دارید؟ در کار خدا به جهت بنای کلیسای خود در این دنیا، نقش شما چیست؟ آیا با گشاده دستی می‌دهید، یا با تنگ نظری؟ آیا با شادی زایدالوصف او را خدمت می‌کنید، یا با خشکی و اکراه؟ آیا وقت و پول و توان خود را به جهت انجام اهداف خدا تخصیص می‌دهید؟

جواب به این سوالات از اهمیت زیادی برخوردار است و تنها شما قادر به جواب هستید. اگر به شکلی که دوست دارید، نمی‌توانید به این سوالات جواب دهید، رابطه خود را با خدا صادقانه زیر ذره‌بین بگذارید. سپس آستین بالا زده و به خدمت مشغول گردید. خود را در کاری سهیم کنید که خدا از طریق کلیسای خود در دنیا انجام می‌دهد. به محض شروع خدمت، خواهید دید که خدا چگونه شما را به شکلی بی‌نظیر به جهت وسعت کار خود در این دنیا و خدمت به دیگران بکار می‌گیرد.

در خاتمه، اگر به خدمت دیگران مشغول نیستید، از نزدیک بودن به خدا هم دم نزنید. چونکه خود را گول می‌زنید. اگر خدا را حقیقتاً دوست بداریم، تمامی فکر و ذکر ما این خواهد بود که او را با تمامی زندگی خود خدمت کنیم. صمیمیت با خدا است که خدمت عالی و خارق‌العاده به او را انگیزش می‌بخشد.

نتیجه: اسب و ارابه با یکدیگرند. بیایید آنها را در اولویت درست نگهداریم و یکی را بخاطر دیگری از دست ندهیم.

لازم است ارابه را به شکلی درست به اسب ببندیم. خدمت، توسط رابطه ما با خدا انگیزش می‌یابد و به جلو می‌رود. داشتن رابطه در حال رشد با او همیشه به دنبال خود خدمت پرمعنی، غنی و قربانی دهنده را خواهد داشت. این دو را به هیچوجه نمی‌توان از هم جدا کرد.

«همش کار نکن، برو بشین!» بعضی از ما به شنیدن چنین جملاتی نیاز داریم، اینکه خود را از دنیای شلوغ اطراف بیرون کشیده، در گوشه‌ای با خدا خلوت کنیم. «همش پاتو روهم ننداز و نشین، یک کاری بکن!» رشد در نزدیکی با خدا، ما را به جهت خدمت به اهداف او در این دنیا انگیزش می‌بخشد. ما باید در همان حین که به انجام کار خدا مشغول هستیم، در صمیمیت و نزدیکی با او نیز رشد کنیم. کلید این راز در این است. خدا چنین زندگی متعادلی را برکت خواهد داد و به شکلی پرقدرت از آن به جهت جلال خود استفاده خواهد کرد.